

بررسی و نقد استدلال سایمون بلک برن از طریق سوپروینینس در نفی اوصاف اخلاقی

بهرروز محمدی منفرد^۱

چکیده

سوپروینینس به معنای فرارویدگی، ابتداء و ترتب بوده و عبارت از نوعی نسبت و ارتباط نامتقارن بین دو دسته از ویژگی‌های خاص و متفاوت مثل A و B است. به این صورت که دو دسته از ویژگی‌ها مثل A و B به نحوی ارتباط و وابستگی وجودی دارند که تغییر در ویژگی A بدون تغییر در ویژگی B ممکن نیست و ویژگی A تنها در صورتی بر ویژگی B سوپروین (مبتنی و مترتب) می‌شود که تغییر در ویژگی A مستلزم تغییر در ویژگی B باشد. این مقاله به دنبال بررسی و نقد استدلال از طریق سوپروینینس در ردّ واقع‌گرائی اخلاقی است. جان مکی با استفاده از سوپروینینس اخلاقی - به عنوان یک مقدمه - استدلالی در مقابل واقع‌گرائی اخلاقی ارائه می‌کند. سایمون بلک برن این استدلال را در مقابل واقع‌گرائی اخلاقی توسعه داد. او آثاری را منتشر کرد که بر اساس آنها، این استدلال در حوزه طبیعی اشکالات و نگرانی‌هایی برای واقع‌گرائی اخلاقی ایجاد می‌کند و بنابراین پروجکتیویسم ردّ می‌شود. او برای استدلال خویش از ترکیب دو نظریه

❖ تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۱۱

۱. استادیار دانشگاه تهران، muhammadimunfared@ut.ac.ir

سوپروینینس اخلاقی و فقدان استلزام بهره می‌برد و به این نتیجه می‌رسد که واقع‌گرائی اخلاقی نمی‌تواند "ممنوعیت جهان‌های ترکیبی" را تبیین کند، ولی ناواقع‌گرائی اخلاقی از عهده این کار برمی‌آید. البته واقع‌گرایانی از قبیل راس شفر لاندائو به این استدلال پاسخ داده‌اند و در مقابل ادعا کرده‌اند که امکان سوپروین شدن اوصاف اخلاقی بر امور توصیفی وجود دارد. در این نوشتار - با تمرکز بر استدلال سایمون بلک‌برن - ابتدا گزارشی از سوپروینینس و قلمرو آن به حوزه اخلاق ارائه می‌شود. سپس استدلال از طریق سوپروینینس در نقد واقع‌گرائی اخلاقی تبیین و تحلیل می‌شود. در نهایت این استدلال توسط واقع‌گرا پاسخ گفته می‌شود. نتیجه این پژوهش این خواهد بود که نمی‌توان با کمک چنین استدلالی به راحتی واقع‌گرائی اخلاقی را رد کرد، هر چند همچنین به معنای پذیرش واقع‌گرایی اخلاقی نیز نیست.

واژگان کلیدی: سوپروینینس، واقع‌گرائی اخلاقی، ناواقع‌گرائی اخلاقی، بلک‌برن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

بر اساس واقع‌گرائی اخلاقی، خصوصیات و اوصاف اخلاقی بخشی از عالم به‌شمار آمده و دارای واقعیاتی خارجی هستند. در مقابل، نواقع‌گرایان اخلاقی از قبیل ناشناخت‌گرایان و پیروان تئوری خطا^۱ و شبه واقع‌گرایی اخلاقی^۲ مثل بلک‌برن معتقدند که خصوصیات اخلاقی وجود خارجی ندارند. آنها برای ادعای خویش استدلال‌هایی در ردّ واقع‌گرائی اخلاقی ارائه کرده‌اند که از جمله آنها می‌توان تمسک به استدلالی از طریق سوپروینیسیس (= ابتناء و فرارویدگی)^۳ در ردّ واقع‌گرائی اخلاقی توسط بلک‌برن اشاره کرد. فهم دقیق اصطلاح "سوپروینیسیس"، همچنین نحوه استدلال بلک‌برن از طریق آن اصطلاح در ردّ واقع‌گرائی اخلاقی و در نهایت پاسخ به چنین استدلالی، مسائل اصلی این پژوهش هستند. توجه کنید که برخی از واقع‌گرایان اخلاقی از قبیل طبیعت‌گرایان کورنلی^۴ ضمن پاسخ به استدلال بلک‌برن، از سوپروینیسیس در جهت تبیین رویکرد خود بهره برده‌اند و قائل به سوپروین شدن اوصاف اخلاقی بر ویژگی‌های طبیعی هستند. البته از نظر نگارنده اگرچه پاسخ به این استدلال می‌تواند صرفاً استدلالی سلبی به نفع برخی رویکردهای واقع‌گرائی اخلاقی باشد، اما به منزله تایید نهایی واقع‌گرائی اخلاقی نیست و برای این امر نیازمند استدلال‌های ایجابی نیز هستیم.

۱. اصطلاح سوپروینیسیس اخلاقی^۵

سوپروینیسیس به معنای فرارویدگی، ابتناء و ترتب بوده^۶ و عبارت از نوعی نسبت و ارتباط نامتقارن بین دو دسته از ویژگی‌های خاص و متفاوت مثل A و B است. به این صورت که دو دسته از ویژگی‌ها مثل A و B به نحوی ارتباط و وابستگی وجودی دارند که تغییر

1. Error Theory
2. Moral Quasi-realism
3. Supervenience
4. Cornell Realism
5. Moral Supervenience

۶. برخی این اصطلاح را به معنای عروض دانسته‌اند که به نظر من درست نیست. در ادامه نیز به جای استفاده از تعبیرهای ابتنا و ترتب و فرارویدگی از همان اصطلاح "سوپروین شدن" استفاده می‌کنم.

در ویژگی A بدون تغییر در ویژگی B ممکن نیست و ویژگی A تنها در صورتی بر ویژگی B سوپروین (مبتنی و مترتب) می‌شود که تغییر در ویژگی A مستلزم تغییر در ویژگی B باشد. (McLaughlin and Bennett, 2018) پس اگر ویژگی B تحقق یابد، ویژگی A نیز محقق می‌شود و اگر ویژگی B وجود نداشته باشد، ویژگی A نیز وجود نخواهد داشت. فیلسوفان اخلاق متعددی به فحوای تعریف فوق از سوپرویننس اشاره داشته‌اند. برای نمونه استرجن می‌گوید که "سوپرویننس یک نام فنی برای نسبت ضروری هم‌پراکنشی این ویژگی‌ها است." (Sturgeon, 2006, p. 247) همچنین شفر- لاندو نیز معتقد است: "... ادعای سوپرویننس این است که، ضرورتاً اگر هر موضوعی دارای ویژگی‌های مبنائی و پایه‌ای B باشد، همچنین دارای ویژگی S است - و به خاطر داشتن ویژگی B ، از ویژگی S برخوردار است- پس (در جهان دیگر نیز) موضوع دیگری که دارای ویژگی B است، همچنین باید دارای ویژگی S باشد." (Shafer - Landau, 1994, p. 152) از نظر بلک برن - به عنوان یک ناواقع‌گرا نیز - سوپرویننس در یک معنای کلی عبارت است از اینکه ضرورتاً اگر موضوعی به نام X دارای ویژگی F بوده و G زیربنا و زمینه آن باشد، سپس هر موضوع دیگری در یک وضعیت طبیعی به نام G از ویژگی F برخوردار است. (Blackburn, 1998, p. 60) روشن است که در این تعاریف از نسبت ضروری بین دو دسته ویژگی سخن گفته شده است. توجه کنید که برینک در تعریف خویش از سوپرویننس در مورد دو ویژگی، از نقش علی یک ویژگی برای دیگری نیز سخن به میان آورده و می‌گوید: نسبت سوپرویننس بین دو ویژگی یا دو مجموعه از ویژگی‌ها تنها زمانی حاصل می‌شود که یک ویژگی یا یک مجموعه از ویژگی‌ها به طور علی به وسیله دیگر ویژگی یا مجموعه ویژگی‌ها محقق شوند. (Brink, 1984, p. 119)

با توجه به عبارات فوق سوپرویننس یک رابطه وابستگی بین واقعیات، ویژگی‌ها یا مجموعه‌ای از ویژگی‌ها به نام G و F است که در آن، یکی از دو ویژگی یا مجموعه

ویژگی‌ها به نام F بر دیگری به نام G ترتب و ابتدا دارد و وجود و ابتناء F به سبب تحقق G است. یعنی چیزی به نام X تنها به این دلیل از یک گونه ویژگی‌ها به نام F برخوردار است که همچنین دارای ویژگی G باشد. پس هر چیز دیگری که دارای ویژگی G است، دارای ویژگی مترتب بر آن، یعنی F نیز خواهد بود.^۱ همچنین هیچ تغییری در ویژگی سوپروین شده F بدون تغییر در ویژگی مبنا G وجود نخواهد داشت. توجه کنید که این اصطلاح حوزه‌های متفاوت فلسفی را شامل می‌شود. برای نمونه ادعا شده است که ویژگی‌های ذهنی، زیبایی‌شناسی و اخلاقی می‌توانند بر ویژگی‌های فیزیکی سوپروین شوند. (McLaughlin and Bennett, 2018) پس اصطلاح سوپروینینس در حوزه‌های فلسفه ذهن، فلسفه هنر و فلسفه اخلاق کاربرد دارد.

اکنون برای تدقیق اصطلاح "سوپروینینس" در هر یک از حوزه‌ها به مثال‌های ذیل توجه کنید. برای نمونه در فلسفه هنر می‌گوئیم "مجسمه چوبی زیبا است". در اینجا علت زیبا بودن یک پدیده فیزیکی به نام مجسمه چوبی از این جهت است که مثلاً چوب به کار رفته در آن، به نحو خاصی تراشیده شده است. اگر خود مجسمه یک پدیده فیزیکی باشد، تراشیده شدن آن نیز یک اتفاق فیزیکی است که یک ویژگی به نام زیبایی بر آن ام فیزیکی، یعنی نوع تراشیده شدن مجسمه ابتدا و ترتب دارد و به عبارت اصطلاحی سوپروین می‌شود. در این صورت شما اگر بخواهید در امر زیبایی تغییری ایجاد کنید، باید در امر فیزیکی آن یعنی تراش آن نیز تغییر ایجاد کنید. همچنین وقتی می‌گوئیم "موسیقی جذاب است" شاهد این هستیم که ویژگی "جذابیت" بر نت‌های متوالی و منظم و منسجم ابتدا و ترتب دارد و هر جا این توالی و نظم و انسجام نت‌ها - به عنوان اموری فیزیکی - باشد، شاهد ترتب و ابتدای یک جذابیت نیز خواهیم بود. در حوزه فلسفه ذهن هم اصطلاح و عنوان سوپروینینس و ابتدا بکار می‌رود. برای نمونه حقیقت درد (به

۱. صورت‌های متفاوتی از سوپروینینس در ادبیات فلسفی وجود دارد که برای نمونه می‌توان به تفاوت بین سوپروینینس ضعیف و قوی، عام و خاص تمایز اشاره کرد. بررسی همه انواع سوپروینینس مجال گسترده‌ای می‌طلبد. با این حال همه مدل‌ها در اصل ابتدا و ترتب با هم اتفاق دارند. البته این تفاوت‌ها و فرم‌های سوپروینینس در فهم استدلال لازم نیستند.

عنوان یک امر ذهنی و البته حقیقتی وجودی) بر تحریک عصبی به نام C ابنتا و ترتب دارد و بر آن سوپروین می‌شود و تغییر در تحریک عصبی سبب تغییر در حقیقت درد می‌شود. حال اگر دو ویژگی ذهنی از نظر ویژگی‌های غیرذهنی مثل نوع تحریک عصبی عین هم باشند، از نظر ذهنی هم عین هم خواهند بود. یعنی اگر دو شبکه عصبی داشته باشیم که عین هم تحریک شوند، حتماً از نظر درد عین هم خواهند بود و اگر این دو شبکه عصبی نسبت به دو شخص، عین هم تحریک شوند، آن دو شخص عین هم احساس درد می‌کنند و اینطور نیست که یکی از دو فرد احساس درد کند و دیگری احساس خارش کند. از نمونه‌های غیرمرتبط به حوزه فلسفه ذهن و فلسفه هنر نیز مواردی وجود دارند. چنان‌که حقایق اجتماعی مثل بیکاری بر حقایق فیزیکی (در جامعه) سوپروین می‌شوند و می‌گوئیم "جامعه بیکار است" و یا اینکه حقایق زیست‌شناسی مثل وجود ارگانسیم بر حالات فیزیکی (مثل تعادل بدن) سوپروین می‌شوند. (Brink, 1984, p. 120) مثل اینکه می‌گوئیم "ارتباط بین اعضای بدن از ارگانسیم خاصی برخوردار است." در مثال‌های فوق در حوزه فلسفه ذهن و فلسفه هنر شاهد نوعی وابستگی ی بودیم. یعنی در آنها اگر دو پدیده از حیث خصوصیات فیزیکی عین هم باشند، حالات و وضعیت‌های یکسانی بر آنها سوپروین می‌شود و اگر حالات و وضعیت‌های یکسانی داشته باشند، دارای امور فیزیکی یکسانی نیز خواهند بود.

اکنون و در ادامه بر سوپرویننس در حوزه اخلاق متمرکز می‌شویم. در این تصویر اگر پدیده‌ای به نام X دارای ویژگی اخلاقی F - مثل درستی و خوبی - باشد، و وضعیت غیراخلاقی G زمینه و زیربنای^۱ تحقق ویژگی F برای پدیده X باشد، در عین حال هر پدیده دیگری در وضعیت غیراخلاقی G همچنین دارای ویژگی اخلاقی F خواهد بود. پس تغییر و اختلاف در ویژگی‌های اخلاقی مبتنی و مترتب بر تغییر و اختلاف در ویژگی‌های غیراخلاقی و طبیعی است. حال به مصادیقی در حوزه اخلاق می‌پردازیم. در

۱. در اینجا مراد از زمینه و زیربنا بودن ویژگی‌های غیراخلاقی فیزیکیال مثل G این است که همه دیگر ویژگی‌ها بدون ویژگی‌های فیزیکیال هیچ چیزی نیستند.

گزاره‌هایی از قبیل "سقط جنین نادرست است" و "قتل نادرست است"، اوصاف "درستی" و "نادرستی" بر ویژگی‌ها و حالات غیراخلاقی یک فرد مثل سقط جنین یا قتل سوپروین می‌شوند که حقایق روان‌شناختی یا زیست‌شناختی یا جامعه‌شناختی هستند. پس اگر دو پدیده وجود داشته باشد که از نظر ویژگی‌های غیراخلاقی عین هم باشند، از نظر ویژگی‌های اخلاقی مثل "درستی" هم عین هم خواهند بود و اگر بخواهند از لحاظ ویژگی‌های اخلاقی عوض شده و به "نادرستی" تبدیل شوند، حتماً باید از لحاظ غیراخلاقی هم تغییر کنند. در حوزه اخلاق همچنین تصور کنید که شما با دو عمل یکسان در جهت کمک‌های مالی به مؤسّسات خیریه مواجه هستید. به این معنا که براساس سوپروینینس، آن دو عمل دارای ویژگی‌های اخلاقی یکسانی هستند، در این صورت به طور شهودی تصور می‌شود که اگر این دو عمل بر حسب ویژگی‌های غیراخلاقی توصیف شوند، از حیث اخلاقی نیز یکسان هستند و تفاوتی در وضعیت‌های اخلاقی آن دو عمل وجود ندارد. پس اگر شما بگوئید یکی از دو عمل اخلاقاً اشتباه بوده و دیگری اخلاقاً درست است، ظاهراً اشتباه کرده‌اید، زیرا شما به دو عملی که از حیث غیرارزشیابانه برابر هستند دو حکم اخلاقی متفاوت داده‌اید. همچنین اگر دو عمل دارای احکام اخلاقی متفاوتی باشند، می‌بایست از حیث غیراخلاقی متفاوت باشند، به این صورت که برای نمونه از حیث قصد و نیت شخص تفاوت داشته باشند.

واقع‌گرایان کورنلی^۱ را می‌توان طبیعت‌گرایان اخلاقی ناتقلیل‌گرا دانست که با طرح سوپروینینس در حوزه اخلاق معتقدند اوصاف اخلاقی از جمله امور طبیعی به‌شمار می‌آیند که بر ویژگی‌های طبیعی مثل ویژگی‌های روان‌شناختی یا زیست‌شناختی سوپروین می‌شوند و روشن است که در این صورت به امور غیراخلاقی فروکاهش نمی‌شوند. برای نمونه برینک می‌گوید: اگر سوپروینینس به عنوان یک نسبت و ارتباط

۱. طبیعت‌گرایان اخلاقی معاصر مثل ریچارد بوید، نیکلاس استرجن و دیوید برینک گروهی از فیلسوفان اخلاق هستند که غالباً - به خاطر ارتباطشان با دانشگاه کورنل - به واقع‌گرایان کورنلی معروف هستند. ایشان ناتقلیل‌گرا بوده و غالباً معتقدند که اوصاف اخلاقی بر ویژگی‌های طبیعی سوپروین می‌شود.

قانون‌وار تلقی شود، از منظر طبیعت‌گرای اخلاقی، واقعیات و اوصاف اخلاقی بر واقعیات و ویژگی‌های طبیعی - مثل علم اجتماعی و طبیعی - سوپروین می‌شود، زیرا یک ویژگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های طبیعی می‌تواند مستلزم یک وصف یا مجموعه خاصی از اوصاف اخلاقی باشد. (Brink, 1989, p. 175) با این توضیحات در صورت سوپروین شدن اوصاف اخلاقی بر غیر اخلاقی: (۱) افعال و وضعیت‌هایی که در ویژگی‌های توصیفی یا غیر اخلاقی‌شان عین هم هستند ممکن نیست که در اوصاف اخلاقی‌شان تفاوت داشته باشند و دو عمل که در همه ویژگی‌های غیر اخلاقی تا درجه‌ای مشترک هستند باید در اوصاف اخلاقی‌شان مشترک باشند و هیچ‌عینی نمی‌تواند اوصاف اخلاقی را بدون تغییر ویژگی‌های غیر اخلاقی تغییر دهد. (Dancy, 1981, pp. 374-375) در واقع نتیجه مهم سوپرویننس این است که ممکن نیست دو چیز در ویژگی سوپروین شونده اختلاف داشته باشند، بدون اینکه در ویژگی مبنائی - برای آن امری که سوپروین می‌شود - اختلاف داشته باشند. (Brink, 1989, p. 169) (۲) معروضات نسبت به عارض از نوعی نقش و تبیین علی بر خوردار هستند. چنان که گفتیم برینک بیان می‌کند که نسبت سوپرویننس بین دو ویژگی یا دو مجموعه از ویژگی‌ها تنها زمانی حاصل می‌شود که یک ویژگی یا یک مجموعه از ویژگی‌ها به طور علی به وسیله دیگر ویژگی یا مجموعه ویژگی‌ها محقق شود.

۲. صدق مفهومی سوپرویننس اخلاقی

مراد از صدق مفهومی این است که فرد با فهم مفاهیم و اصطلاحات بیان شده در یک جمله بتواند درستی آنها را تشخیص دهد و برای فهم آن به دیگر انواع تجربه یا شناخت نیاز نداشته باشد. برخی تصور کرده‌اند سوپروین شدن اوصاف اخلاقی بر ویژگی‌های غیر اخلاقی از صدق مفهومی^۱ برخوردار است، چنان که برینک سوپرویننس را به عنوان

۱. صدق مفهومی در مقابل صدق متافیزیکی قرار دارد. صدق مفهومی به زبان و صدق متافیزیکی به عالم خارج برمی‌گردد.

یک نسبت و ارتباط قانون وار^۱ بین ویژگی‌های هائی تلقی می‌کند که یک ویژگی به نام F) ویژگی سوپروین شونده) بر ویژگی دیگری به نام G) (ویژگی مبنا و پایه) سوپروین می‌شود و قانون صدقی وجود دارد براساس اینکه اگر پدیده‌ای دارای ویژگی G است، در این صورت از وصف اخلاقی F برخوردار است. (Brink, 1989, p. 160) در این تصویر به طور مفهومی ضروری است که اگر دو چیز از حیث طبیعی و فیزیکال این‌همان باشند، از حیث اخلاقی نیز این‌همان هستند و صدق مفهومی است که بدون اختلاف در ویژگی‌های غیر اخلاقی، اختلاف در ویژگی‌های اخلاقی ممکن نیست. برای نمونه به طور مفهومی غیر ممکن است که X (یک فعل) عبارت از N (وصف طبیعت‌گرایانه) و p (ویژگی اخلاقی) باشد، اما X1 (فعل دیگر) عبارت از N) همان وصف طبیعت‌گرایانه) باشد، ولی p (ویژگی اخلاقی) نباشد. با این توضیحات براساس سوپروینینس در حوزه اخلاق؛^۱ اگر اموری وجود داشته باشند که از حیث غیر اخلاقی عین هم باشند، حتماً و بالضرورة از حیث خصوصیات اخلاقی نیز عین هم هستند. در این تصویر افعال و وضعیت‌های که در ویژگی‌های توصیفی یا غیر اخلاقی‌شان عین هم هستند ممکن نیست که در اوصاف اخلاقی‌شان تفاوت داشته باشند، چنان‌که دنی می‌گوید: دو عمل که در همه اوصاف غیر اخلاقی تا درجه‌ای مشترک هستند باید در ویژگی‌های اخلاقی‌شان تا آن حد مشترک باشند و اوصاف اخلاقی بدون تغییر ویژگی‌های غیر اخلاقی تغییر نمی‌یابند. (Dancy, 1991, pp. 374-375) ^۲ اگر شما از نظر اخلاقی تغییری ایجاد کنید، حتماً بالضرورة از حیث غیر اخلاقی نیز تغییری ایجاد کرده‌اید. ^۳ اگر دو امر از حیث اخلاقی عین هم باشند، لزومی ندارد از جهت غیر اخلاقی عین هم باشند، ولی عکس این امر صحیح نیست.

باید توجه داشت که استدلال‌های نیز به نفع صدق مفهومی سوپروینینس اخلاقی ارائه شده است.^۲ جیمز دریر نسبت به پیامد انکار صدق مفهومی سوپروینینس اخلاقی

1. Nomological or Lawlike

۲. در این نوشتار درصدد ارائه استدلال به نفع اصل سوپروینینس اخلاقی نیستیم. بلکه صرفاً می‌خواهیم از این اصل در ردّ واقع‌گرایی اخلاقی استفاده نموده و آن را پاسخ دهیم.

می گوید: " زیرا اگر (سوپروینینس صدق مفهومی نداشته و) کاذب باشد، محتمل است که دو فرد در همه جنبه های طبیعی شبیه هم باشند، اما از جنبه اخلاقی متفاوت باشند. ظاهراً این امر خیلی غیر معقول است و دقیقاً همان چیزی است که بلک برن می خواهد بگوید توسط مفاهیم اخلاقی ما رد می شوند. " (Dreier, 1992, p.15) از نظر وی بر اساس صدق مفهومی در سوپروینینس اخلاقی اگر بگوئیم دو حالت و یا فعل وجود دارند که به لحاظ غیر اخلاقی عین هم هستند، ولی به لحاظ اخلاقی متفاوت هستند، باید گفت که مفهوم اخلاق و غیر اخلاق درست فهم نشده است.

مایک ریچ نیز برای دفاع از سوپروینینس در حوزه اخلاق، گزارش معطوف به سوپروینینس را S نامیده و می گوید: S¹ به طور حداکثری معقول است، زیرا شخص انکار کننده S، بدین وسیله عدم صلاحیت مفاهیم هنجاری را معلوم می کند. (یعنی) انکار S مستلزم احتمال وجود جهانی است که در آن، همه ویژگی های توصیفی دقیقاً شبیه جهان فعلی وجود داشته باشند، ولی هنوز برای نمونه افعال هیتلر در آن خطا نباشند. به عبارت دیگر با اینکه همه واقعیات توصیفی و غیر هنجاری در چنین جهانی عین جهان فعلی هستند، اما با این حال هنوز کشته شدن انسان ها توسط هیتلر با همان قصد درست باشد. ظاهراً چنین اختلافات هنجاری آشکاری غیر قابل تصور هستند. (Ridge, 2007, p. 335) در چنین استدلال هائی با کمک استلزام بین انکار S و عدم صلاحیت مفاهیم هنجاری به این نتیجه می رسند که اصل سوپروینینس اخلاقی درست است. البته ظاهراً مبنای پذیرش چنین استدلالی شهود عقلی است. یعنی شهوداً درک می کنیم که اختلافات هنجاری در مورد رفتارهای مشابه دو انسان در دو جهان متفاوت محتمل نیست.

۳. استدلال سایمون بلک برن از طریق سوپروینینس در ردّ واقع گرایی اخلاقی

یکی از استدلال های جان مکی و سایمون بلک برن در ردّ واقع گرایی اخلاقی تبیین ناسازگاری ماهیت و لوازم سوپروینینس با واقع گرایی اخلاقی است. جان مکی معتقد

۱. پاسخ به چنین استدلالی در قسمت ۴ بیان می شود

است تصور اینکه افعال اختیاری انسان از ویژگی های اخلاقی برخوردار باشند، تنها از این جهت محتمل است که آن افعال دارای ویژگی های طبیعی باشند. برای نمونه تصور می کنیم که "سرقت خطا است"، زیرا دارای ویژگی های طبیعی "ظالمانه بودن" و "آزار دیگران" است. از نظر وی قصد واقع گرایان اخلاقی نیز این است که هم در مورد ماهیت "نسبت" بین ویژگی های اخلاقی و اوصافی که این ویژگی های اخلاقی بر آنها مبتنی و مترتب - یا همان سوپروین - هستند نظر دهند و هم از نوع معرفت معتبر در مورد نحوه رسیدن به چنین ارتباطات و نسبت هائی، سخن بگویند. در حالی که لوازم و ماهیت نوع نسبت و ارتباط بین آن دو دسته از ویژگی ها با واقع گرایی اخلاقی سازگار نیستند، زیرا برای نمونه نسبت بین گزاره ای مثل "سرقت خطا است" و "دارای ویژگی طبیعی مثلاً ظالمانه بودن و آزار مردم" استلزامی مفهومی نبوده و ضرورتی منطقی یا معناشناسانه در این پیوند وجود ندارد. در حقیقت از نظر جان مکی، واقع گرا از سوپروین شدن واقعیات و ویژگی های اخلاقی بر واقعیات و ویژگی های فیزیکی سخن می راند، در حالی که نسبت و ارتباط سوپروینینت ادعا شده بین دو ویژگی یا دو مجموعه از ویژگی های اخلاقی و طبیعی به طور متافیزیکی عجیب و غریب است. از نظر مکی در اینجا سؤال هایی طرح است که واقع گرا از عهده پاسخ به آنها بر نمی آید؛ چیزی که تصور می شود هویت اخلاقی عینی دارد، چطور با ویژگی های طبیعی پیوند دارد؟ چه نوع نسبت و ارتباطی وجود دارد بین این واقعیت طبیعی که یک عمل ظالمانه است و از روی عمد باعث درد از روی آگاهانه می شود - و این واقعیت اخلاقی که آن عمل خطاست؟ چطور می توانیم بدانیم که افعال در این نوع "نسبت" و ارتباط وجود دارند؟ (Mackie, 1977, p.41)

سایمون بلک برن نیز با وجود پذیرش سوپروینینس معتقد است ارتباط معینی که تصور می شود بین صرف واقعیات اخلاقی و توصیفی وجود دارد کاملاً با نوع ارتباط و نسبت بین واقعیات ذهنی و غیرذهنی^۱ تفاوت دارد. او آثاری منتشر کرد که بر اساس

۱. منظورمان برای نمونه همان تحریک عصب و احساس درد است که در قسمت پیشین به آن اشاره شد.

آنها، این استدلال در حوزه طبیعی اشکالات و نگرانی‌هایی برای واقع‌گرائی اخلاقی ایجاد می‌کند و بنابراین پروجکتیویسم ردّ می‌شود. وی برای ادعای خویش بیان داشته‌اند که همراهی و ترکیب دو نظریه سوپروینینس و فقدان استلزام سبب ابهام و عجیب بودن واقع‌گرائی اخلاقی هستند. (Blackburn, 1971) استدلال وی در قالب چند مقدمه و نتیجه صورتبندی می‌شود؛^۱ گزارشی از دو نظریه سوپروینینس اخلاقی و فقدان استلزام.^۲ ترکیب این دو نظریه با مشکل مواجه بوده و این مشکل ضرورتاً نیازمند تبیین است. ۳) واقع‌گرائی اخلاقی برخلاف ناواقع‌گرائی اخلاقی نمی‌تواند اشکال این ترکیب را تبیین کند. بنابراین لوازم و ماهیت سوپروینینس در حوزه اخلاق با رویکرد واقع‌گرائی اخلاقی سازگار نیست.

مقدمه اول: بلکه برن ابتدا تفاوت دو نظریه "سوپروینینس اخلاقی" و "فقدان استلزام" را بیان می‌کند؛^۱ سوپروینینس اخلاقی: به طور مفهومی ضروری است که اگر دو چیز از حیث طبیعی این‌همان بوده و دارای ویژگی طبیعی یکسانی باشند، دارای اوصاف و ویژگی‌های اخلاقی یکسانی خواهند بود. به عبارت دیگر به طور مفهومی غیرممکن است که A (نام یک فعل و عمل مثل قتل) دارای G (وصف و ویژگی طبیعی آن فعل) و F (وصف و ویژگی اخلاقی آن فعل مثل نادرستی و بدی) باشد، اما B (فعل دیگر مثل قتلی دیگر) دارای ویژگی G باشد، ولی از ویژگی و وصف F برخوردار نباشد. پس اگر دو فعل دارای وصف غیراخلاقی یکسانی باشند، ممکن نیست که یکی از آنها درست و دیگری خطا باشد. در مجموع از نظر بلکه برن سوپروینینس اخلاقی امری معقول و انکار آن اشتباه منطقی است.^۲ فقدان استلزام: هیچ وصف طبیعی و خاص یک عمل به طور مفهومی مستلزم یک وصف و ویژگی اخلاقی نیست. یعنی اینگونه نیست که ویژگی اخلاقی F و ویژگی طبیعی و غیراخلاقی G به نحوی مرتبط باشند که اگر فعلی به نام A دارای وصف غیراخلاقی F باشد، آن‌گاه وجود ویژگی G برای فعل A به طور مفهومی ضرورتاً مستلزم ویژگی اخلاقی F باشد. حاصل چنین

1 . Lack of entailment

ادعائی این است که محتمل است یک فعل دارای ویژگی F به سبب ویژگی طبیعی G باشد و در عین حال فعلی دیگر دارای ویژگی G باشد، اما از وصف F برخوردار نباشد. به عبارت دیگر به طور مفهومی محتمل است یک فعل به سبب ویژگی طبیعی G دارای ویژگی اخلاقی F باشد، همانطور که محتمل است آن فعل دارای ویژگی G باشد، ولی از ویژگی F برخوردار نباشد. با این توضیحات وصفی غیر اخلاقی مثل G برای یک عمل ضرورتاً و به طور مفهومی مستلزم هیچ وضعیت اخلاقی خاصی مثل F یعنی درستی یا خطا نیست. بلکه برن معتقد است که فقدان استلزام را می توان به طور شهودی درک کرد. یعنی به طور شهودی می توان درک کرد که ضرورت مفهومی نیست که یک پدیده، به خاطر وضعیت های غیر اخلاقی آن، مستلزم ویژگی اخلاقی خاصی از قبیل خوب یا بد بودن باشد. برای نمونه به حکم اخلاقی "قتل خطا است" توجه کنید. آیا وصفی غیر اخلاقی وجود دارد که به طور مفهومی دلالت کند بر اینکه "قتل خطا است" به عبارت دیگر آیا وصفی غیر اخلاقی وجود دارد که مستلزم این گزاره باشد؟ ممکن است مثلاً بگوئیم وصف "قتل بیشترین کامیابی را در پی ندارد" یا "بیشترین ضرر را برای جامعه در پی دارد" سبب حمل عنوان "بدی" بر قتل باشند، اما این امر به منزله استلزام این گزاره ها برای خطا و نادرست بودن قتل نیستند. همچنین در جهت تایید فقدان استلزام می توان گفت اگر شخصی ادعا کند که "قتل اخلاقاً خطا است" و دیگری مدعی باشد که "قتل اخلاقاً درست است"، از این اختلاف نظر نمی توان به این نتیجه رسید که یکی از آن دو اشتباه مفهومی کرده اند یا اینکه در مورد معنای مفهومی وصف غیر اخلاقی کلی سردرگم شده باشد.

مقدمه دوم: ترکیب دو ادعای سوپروینینس اخلاقی و فقدان استلزام به چالش "ممنوعیت جهان های ترکیبی ممکن"^۱ منتهی می شود که تبیین آن مشکل است. دانستیم که بر اساس سوپروینینس اخلاقی مفهوماً درست است که اگر دو فعل A و B از حیث طبیعی و ویژگی غیر اخلاقی G این همان باشند، آنها همچنین از حیث اخلاقی F

این همان هستند. پس این واقعیت که وصف و ویژگی غیراخلاقی G مبنای سوپروینینس برای ویژگی اخلاقی F باشد، در جهان فعلی ما محتمل است. اما براساس فقدان استلزام، اینگونه نیست که ضرورتاً و به طور صدق مفهومی، برخورداری دو فعل A و B از ویژگی‌های طبیعی خاص مستلزم ویژگی اخلاقی خاصی برای آن دو باشد. یعنی ضرورتاً مفهوم ویژگی اخلاقی F لازمه ویژگی غیراخلاقی G نیست. پس به طور مفهومی این احتمال وجود دارد که ویژگی اخلاقی دیگری وجود داشته باشد که بر همان ویژگی غیراخلاقی سوپروین شود. برای نمونه یک شخص، انسان بی‌گناهی را به قتل می‌رساند. روشن است که در اینجا حقیقت قتل دارای یک سری ویژگی‌ها و واقعیات غیراخلاقی است. حال فرض کنید که در این جهان، عمل قتل اخلاقاً خطا است، به این معنا که ویژگی اخلاقی خطا بودن بر ویژگی‌های غیراخلاقی معطوف به قتل سوپروین می‌شود. در اینصورت براساس سوپروینینس اخلاقی، ممکن نیست این عمل درست باشد مگر اینکه وصف غیراخلاقی تفاوت کند. پس در جهان دیگر اگر دو فعل قتل دارای ویژگی‌های غیراخلاقی یکسانی باشند، در وضعیت‌های اخلاقی مثل بدی و نادرستی نیز تفاوتی ندارند. در حالی که براساس فقدان تز استلزام، از حیث مفهومی ضروری نیست که حقیقت قتل به خاطر آن ویژگی‌های غیراخلاقی از ویژگی اخلاقی بدی و نادرستی برخوردار باشد و اگر شخصی ادعا کند که قتل اخلاقاً خطا است و دیگری ادعا کند که اخلاقاً درست است، از آنها بر نمی‌آید که یکی از آنها از حیث مفهومی اشتباه کرده است یا اینکه ویژگی‌های غیراخلاقی برای یکی از آنها مبهم است. این را می‌توان همان "ممنوعیت جهان‌های مختلط و ترکیبی" نامید که از نظر بلک‌برن نیازمند تبیین است. وی به صراحت می‌گوید: "...، حتی اگر G (امر غیراخلاقی) ایجاد شده در این جهان همان وضعیتی باشد که بناست وضعیت F (امر اخلاقی) بر آن سوپروین شود، به هر حال، این احتمال وجود دارد که این، وضعیت F نباشد که بر G سوپروین شده است." (Blackburn, 1993, 132) برای فهم دقیق‌تر ایده ممنوعیت جهان‌های مختلط و ترکیبی به عبارت بلک‌برن توجه کنید که می‌گوید:

ما از جهانی مختلط و مرکب برخوردار نیستیم که در آن جهان، برخی چیزها هم G (امر غیراخلاقی) و هم F (امر اخلاقی) باشند و برخی چیزها G باشند، اما F نباشند. [...] اینها با ادعای سوپروینینس ردّ می‌شوند (S): آنها به طور دقیق نوعی جهان ممکن هستند که ادعای سوپروینینس را جعل و دروغ می‌داند. اکنون سبک و طرز مسأله من، یا معمای من، ظاهر می‌شود. چرا جهان‌های ممکن به دو نوع و نه سه نوع تقسیم‌بندی می‌شوند؟ (Blackburn, 1993, pp. 134-135)

بلک برن در اینجا از ابهام و نیازمند تبیین بودن جهان‌های مختلط و ترکیبی ممکن سخن می‌راند که در آنها برخی موضوعات خاص هم دارای وضعیت و ویژگی غیراخلاقی G و هم ویژگی اخلاقی F باشند و دیگر موضوعات خاصی که دارای ویژگی غیراخلاقی G هستند، ولی برخوردار از ویژگی اخلاقی F نیستند. در اینجا بحث این است که اگر ما بتوانیم جهانی را تصور کنیم که برخوردار از موضوعی است که دارای ویژگی‌های G و F است و جهانی که در آن موضوعی وجود دارد که دارای ویژگی غیراخلاقی G هست، ولی دارای ویژگی اخلاقی F نیست، چرا نمی‌توانیم جهانی را تصور کنیم که همزمان شامل این دو موضوع شود؟ از نظر بلک برن وجود چنین جهانی ممنوع است. برای نمونه در مورد رفتاری به نام A ، تصور کنید که ویژگی اخلاقی خوبی به نام F بر مجموعه ویژگی‌های غیراخلاقی G سوپروین می‌شود. ادعای سوپروینینس اخلاقی این بود که وقتی F بر G سوپروین می‌شود، هر چیزی که دارای G است، در این جهان برخوردار از F نیز هست. اما بر اساس نظریه فقدان استلزام، وصفی غیراخلاقی وجود ندارد که ضرورتاً به طور مفهومی دلالت کند بر اینکه رفتار A دارای ویژگی F است و حتی ممکن است که در جهان محتمل دیگری، ویژگی اخلاقی نادرستی (یا ویژگی اخلاقی دیگری) بر ویژگی‌های غیراخلاقی A سوپروین شود. یعنی ممکن است جهان‌های دیگری محقق باشند که در آنها با اینکه مجموعه ویژگی‌های غیراخلاقی G وجود دارند، اما در آنجا F بر G سوپروین نمی‌شود. پس جهان‌های ممکن وجود دارند که در آنها F بر G سوپروین می‌شود و جهان‌های ممکن هستند که F بر G سوپروین نمی‌شود. این در حالی است که ادعای سوپروینینس اخلاقی دلالت دارد که ممکن نیست

جهانی وجود داشته باشد که در آن "A" که دارای مجموعه ویژگی غیراخلاقی G است، همچنین دارای F باشد" و در عین حال "B" دارای مجموعه ویژگی غیراخلاقی G است، اما برخوردار از F نباشد" و بر اساس آن، وجود چنین جهان مختلط و ترکیبی - که همان جهان نوع سوم است و در آن هم درستی و هم خطا بر وصف غیراخلاقی یکسان G سوپروین می‌شوند - ممنوع است. (Blackburn, 1993, pp. 134) پس نظر بلکه برن این است که اگر ترکیب سوپروینیس اخلاقی و فقدان استلزام را بپذیریم، همچنین خود را متعهد ساخته‌ایم که (به طور مفهومی) جهان‌های ممکن وجود دارند که در آن جهان‌ها محتمل است عمل برخوردار از ویژگی‌های غیراخلاقی G همچنین دارای ویژگی F باشند و در عین حال، عملی با همان ویژگی‌های غیراخلاقی G دارای ویژگی F نباشند. با این توضیحات حاصل ترکیب سوپروینیس اخلاقی و فقدان تر استلزام را می‌توان به شکل ذیل صورتبندی کرد که؛

الف) فعل A برخوردار از وصف غیراخلاقی G و ویژگی اخلاقی F است.

ب) فعل B دارای وصف غیراخلاقی G است، اما ویژگی اخلاقی را F ندارد.

هر یک از الف و ب به طور مفهومی محتمل هستند و اینگونه نیست که یکی از آنها مستلزم دیگری باشد، اما تایید هر دو به طور همزمان قابل تصور نیست. پس اگر الف درست است، آن‌گاه ب کاذب است و بالعکس. این را می‌توان همان "ممنوعیت جهان‌های مخلوط و ترکیبی" نامید که از نظر بلکه‌برن نیازمند تبیین است.

تا اینجا روشن شد که چطور ترکیب سوپروینیس اخلاقی و فقدان تر استلزام به طور شهودی معما و دارای ابهام هستند. و از آنجا که این تزاها معقول هستند، لازم است تبیینی برای راز چنین ترکیبی فراهم آوریم. اینجاست که بلکه‌برن ادعا می‌کند که ناواقع‌گرائی بر واقع‌گرایی امتیاز دارند، زیرا به راحتی می‌تواند این ممنوعیت را تبیین کند، ولی واقع‌گرائی اخلاقی از عهده این تبیین برنمی‌آید.

نتیجه: بلکه‌برن با توجه به مقدمات فوق در نهایت ادعا می‌کند که واقع‌گرا به راحتی نمی‌تواند "ممنوعیت جهان‌های مختلط" و ترکیبی را تبیین کند، درحالی که نیهلیسم

اخلاقی و پروجکتیویست‌هائی^۱ - یعنی فلسفه‌هایی که با هیوم موافق هستند در اینکه ذهن تمایل به گسترش در همه حوزه‌های جهان دارد- مثل خودش از عهده آن برمی‌آیند. وی می‌گوید که " لازم است ممنوعیت جهان‌های مختلط و ترکیبی را تبیین کنیم و ضد واقع‌گرایی (یا نیهیلیسم اخلاقی) بهتر از واقع‌گرایی می‌تواند از عهده تبیین چنین ممنوعیتی برآید." (Blackburn, 1984, p.184) زیرا اگر براساس نیهیلیسم اخلاقی، ویژگی‌های اخلاقی وجود نداشته باشند، اختلافات و تفاوت‌های اخلاقی پیش‌گفته نیز نه تنها وجود ندارند، بلکه چنین تفاوت‌هایی اساساً معنا نخواهند داشت تا سخن از سوپروین شدن گفته شود. وی ضمن اسرارآمیز دانستن ممنوعیت جهان‌های مختلط و ترکیبی، تبیینی برای این ممنوعیت در انطباق با دیدگاه ضد واقع‌گرایانه خویش پیشنهاد کرده و معتقد است از آنجا که وجود ویژگی‌های اخلاقی وابسته به طرح‌ریزی ما هستند - و نه بخشی از واقعیت اخلاقی - می‌توان تصور کرد که فرایند طرح‌ریزی، به نحوی که سوپروینینس اخلاقی توصیف می‌کند، عمل می‌کند و سوپروینینس می‌تواند به راحتی در ماهیت فرایند طرح‌ریزی قرار گیرد و با این فرایند طرح‌ریزی نیز می‌توان ممنوعیت جهان‌های مختلط را تبیین کرد. (Blackburn, 1984, pp. 185- 186) اما واقع‌گرایی اخلاقی از عهده این کار بر نمی‌آید، زیرا براساس دیدگاه واقع‌گرایان، ویژگی‌های اخلاقی که بر ویژگی‌های غیراخلاقی سوپروین می‌شود به یک معنا مستقل از احکام یا نگرش‌های افراد و در کل فرایند طرح‌ریزی ما هستند. زیرا بر اساس واقع‌گرایی، ویژگی‌های اخلاقی براساس واقعیاتی عینی تقسیم‌بندی می‌شوند که فرد می‌تواند آنها را کشف کرده و از آنها آگاه باشد. اگر شخصی باور کند که یک عمل خطا است، آن باور ممکن است صادق یا کاذب باشد بر حسب اینکه آیا ویژگی اخلاقی خطا به واقع بر ویژگی‌های غیراخلاقی آن عمل سوپروین می‌شود یا خیر؟ در این تصویر فرایند طرح‌ریزی و نگرش ما هیچ‌گونه تاثیری ندارد. به همین دلیل است که واقع‌گرا نمی‌تواند ممنوعیت جهان‌های مختلط را تبیین کند به طوری که در فرایند

درگیر در اخلاقی کردن قرار گیرد.

۴. نقد استدلال بلک برن از سوی واقع‌گرا

برای پاسخ به استدلال از طریق سوپروینینس در ردّ واقع‌گرائی اخلاقی ابتدا باید توجه داشت که چنین استدلالی مصادره به مطلوب است، زیرا در مقابل واقع‌گرایان اخلاقی کورنلی، سوپروینینس را برای تبیین دیدگاه خویش بکار برده و قائل به این هستند که اوصاف اخلاقی بر ویژگی‌های طبیعی سوپروین می‌شوند. اما همچنین می‌توان از چند دلیل بهره برد که در ادامه تبیین می‌شوند؛

۴-۱. نقد ضرورت صدق مفهومی سوپروینینس اخلاقی

نقد نخست واقع‌گرا این است که در اصل صدق مفهومی سوپروینینس اخلاقی تردید شود. دانستیم که بلک‌برن اصل سوپروینینس اخلاقی را به عنوان یک ادعای پیش‌فرض و اصل مقدماتی تلقی کرد. گام نخست در پاسخ به استدلال وی این است که اصل سوپروینینس اخلاقی و بی‌پایگی استدلال‌های معطوف به آن را به چالش بکشانیم. یکی از راه‌ها این است که ضرورت مفهومی را در سوپروین شدن ویژگی‌های اخلاقی بر ویژگی‌های غیر اخلاقی و طبیعی انکار کنیم. برای نمونه در استدلال مایک ریج در تایید سوپروینینس اخلاقی^۱ دانستیم که انکار و عدم امکان سوپروینینس اخلاقی مستلزم این است که کلیت بسیاری از مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی را در جهان‌های ممکن ردّ کنیم. همچنین در مورد سوپروینینس اخلاقی تصور شده است با پذیرش سوپروینینس شاهد نوعی اتصال ثابت و دائمی خواهیم بود که براساس آن در جهان فعلی و واقعی، اختلاف در ویژگی‌های اخلاقی بدون اختلاف در ویژگی‌های طبیعی وجود ندارد. به عبارت دیگر اختلافات اخلاقی به طور همیشگی، در جهان فعلی، با اختلاف در ویژگی‌های طبیعی متصل و متحد هستند. (Hills, 2009, p. 175) چالش پیش‌روی چنین ادعایی این است که هر چند سوپروین شدن ویژگی‌های اخلاقی بر امور طبیعی محتمل باشد، اما

۱. ر. ک. قسمت دوم همین مقاله

اتصال دائمی بین ویژگی‌های اخلاقی و امور طبیعی یک حقیقت پیش پا افتاده است. زیرا؛ (۱) از نظر هیلز نمی‌توان به راحتی باور کرد دو عمل متمایز دقیقاً دارای ویژگی‌های طبیعی یکسان باشند، بلکه دست کم یکی از آنها در زمان متفاوتی بوده و یا به وسیله فاعل دیگری انجام می‌شود. (Hills, 2009, p. 169) یا اینکه ممکن است دو نفر با قوای عصبی و احساسی متفاوتی آن رفتار اخلاقی را انجام دهند. پس ممکن است مجموعه قابل توجهی از ویژگی‌های طبیعی وجود داشته باشند - مثل آنهایی که با بهروزی یا سعادت مرتبط هستند - که مورد توجه قرار نگرفته‌اند و در عین حال بسیار تاثیرگذار هستند. (۲) اگر بر اساس ترکیب عطفی ثابت اصلی و پایه، پدید آمدن تغییر در ویژگی‌های اخلاقی در این جهان بدون وجود تغییر در ویژگی‌های طبیعی تحقق نمی‌یابد، پس چرا مواردی وجود دارد که در آن تغییری در ویژگی‌های اخلاقی بدون تغییر در ویژگی‌های طبیعی در این جهان اتفاق می‌افتد؟ در واقع این احتمال وجود دارد که فردی سوپروینینس را انکار کند و در عین حال نپذیرد که جهان ممکن است وجود دارد که در آن جهان، برای نمونه رفتارهای هیتلر در آدم‌کشی اخلاقاً درست هستند. یا اینکه تصور نکند اخلاقاً کشتن یک بچه بی‌گناه درست است یا نسل‌کشی و برده‌کشی اخلاقاً قابل پذیرش باشند. همه این رفتارها با وجود انکار سوپروینینس نیز خطا هستند و دیگر نیازی به تایید و پذیرش ضرورت مفهومی معطوف به سوپروینینس اخلاقی نیست. (۳) اساساً این ترکیب عطفی و همراه با اتصال ضروری تنها با طبیعی دانستن امور اخلاقی سازگار است، چنان‌که دریر بیان می‌کند که استدلال بلک‌برن تنها در مقابل طبیعت‌گرائی تقلیلی پیش‌فرض گرفته شده و می‌تواند موفق باشد. (Dreier, 1992, pp. 17-18) پس اگر ترکیب و اتصال را بین ویژگی‌های اخلاقی و امور غیرطبیعی تصور کنیم ظاهراً مشکل چندانی وجود نخواهد داشت و می‌توان شهوداً تصور کرد که ویژگی‌های اخلاقی ضرورتاً مترتب بر ویژگی‌های طبیعی نیستند. (۴) مشابه این سخن را در مورد مسأله هیوم مشاهده می‌کنیم. از نظر هیوم، علت و معلول به طور همیشگی مرتبط و پیوسته هستند، اما هیچ نسبت ضروری بین آن دو مشاهده نمی‌کنیم. در واقع ما مشاهده می‌کنیم که ویژگی‌های طبیعی

و اخلاقی به طور دائم متصل هستند، به طوری که وقتی یک تفاوت اخلاقی در یک موضوع می‌بینیم، توقع داریم آن موضوع در ویژگی‌های طبیعی نیز اط تفاوت برخوردار باشند. این احساس توقع و انتظار است که این باور ما را تبیین می‌کند که یک ارتباط ضروری بین آن دو وجود دارد، اما محتمل است واقعاً و در کل تنها یک ارتباط غیر ضروری وجود داشته باشد. (۵) همچنین اگر ما معنای درست و روشنی از ویژگی‌های اخلاقی نداشته باشیم یا نتوانیم آنها را تصور کنیم، چگونه می‌توانیم از ضرورت مفهومی سخن بگوئیم؟ یعنی ما قبل از ورد به استدلال به نفع سوپروینینس می‌بایست تصویری از مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی می‌داشتیم. به هر حال هر چند ممکن است استدلال‌هایی قوی به نفع سوپروینینس اخلاقی وجود داشته باشد که ملاحظه نشده‌اند، اما با توجه به این نکات می‌توان گفت که فحوای سوپروینینس اخلاقی چندان موفق نیست و در مجموع می‌توان بدون تغییر در ویژگی‌های طبیعی، تغییری در ویژگی‌های اخلاقی تصور کرد.

البته روشن است که همچنان می‌توان جایگاه ویژه‌ای برای امور طبیعی قرار داد. برای نمونه وقتی شما در مورد مسائل اخلاقی تأمل می‌کنید یا امور تجربی را در اندیشه خویش بکار می‌برید، از قاعده و نظمی استفاده می‌کنید که در این جهان بین ویژگی‌های اخلاقی و طبیعی وجود دارد. در اینجا نظم و قاعده را می‌توانید از طریق تجربه یا گواهی دیگران کشف کنید. بنابراین شما می‌توانید از شناخت تجربی خود برای ملاحظه وضعیت‌های ممکنه که هنوز با آنها مواجه نشده‌اید استفاده کنید، درست همانطور که یک مهندس تجربی محتمل است از تأمل یا اندیشه تجربی استفاده کند برای اینکه به شما بگوید که اگر فلان پل به این نحو ساخته شود، از قوام برخوردار خواهد بود. نتیجه سخن اینکه واقع‌گرای اخلاقی می‌تواند بپذیرد که ویژگی‌های طبیعی به طور ثابت مرتبط و متصل به ویژگی‌های اخلاقی هستند، نه اینکه یک نسبت و پیوند مفهومی ضروری بین آن دو وجود داشته باشد.

۴-۲. امکان سوپروین شدن اوصاف اخلاقی بر امور توصیفی

یکی از اشکالات اساسی استدلال بلک‌برن این است که نقد وی بر طبیعت‌گرایی اخلاقی

ناتقلیل گرا متمرکز است و وی می‌خواهد بگوید که سوپروین شدن بر امور طبیعی ممکن نیست. شفر لاندائو در بخش دوم کتاب *واقع‌گرایی اخلاقی*، اوصاف اخلاقی را به نظریه‌های غیرتقلیلی در فلسفه ذهن تشبیه می‌کند که ویژگی‌های ذهنی به وسیله ویژگی‌های فیزیکی تشخیص داده می‌شوند، ولی این همان با آنها نیستند. وی ادعا می‌کند که ضرورتی ندارد اوصاف اخلاقی را بر ویژگی‌های طبیعی سوپروین کنیم، بلکه محتمل است اوصاف اخلاقی بر ویژگی‌های توصیفی سوپروین شوند. (Shafer Landau, 2003, pp. 91-94) برای نمونه رابطه‌ای بین سخاوت و درستی آن از یک سو و دادن پول و مطرح نکردن نام از سوی دیگر وجود دارد. به این صورت که پول دادن و مطرح نکردن نام، غیراخلاقی و توصیفی بوده و مقوم سخاوت و درستی آن هستند. یعنی در هر مورد خاصی، تنها ویژگی‌های غیراخلاقی توصیفی مثل "پول دادن به فقیر بدون مطرح کردن نام" تشکیل دهنده سخاوت و خوبی آن هستند. در اینجا نمی‌توان قائل به این‌همانی آن دو شده و ادعا کرد که "سخاوت = پول دادن به فقیر بدون مطرح نکردن نام" زیرا خیلی وقت‌ها عنوان سخاوت صدق می‌کند، ولی پول دادن به فقیر وجود ندارد مثل مواردی که فرد از جان و یا آبرویش بگذرد. پس این‌همانی نوعی رد می‌شود، اما آیا این‌همانی مصداقی هم رد می‌شود؟ توضیح اینکه در فلسفه ذهن دو نمونه این‌همانی وجود دارد؛ (۱) این‌همانی نوعی مثل اینکه درد این‌همان با تحریک عصب C است. (۲) این‌همانی مصداقی مثل اینکه در مصداق خاصی درد با یک امر فیزیکی مثل تحریک عصبی این‌همان است. مثلاً در مورد قورباغه ممکن است تحریک عصبی آن با ما فرق کند. در نوعی می‌گوئیم درد زمانی حاصل می‌شود که عصب C در فلان قسمت مغز تحریک شود و در این صورت ممکن است عصب، تحریک شود، ولی درد حاصل نشود. اما در مورد این‌همانی مصداقی می‌گویند که در یک مصداق خاص، درد با امر فیزیکی این‌همان است. پس اگر تحریک عصبی در هر جای بدن و مغز باشد باز هم با درد این‌همان است. حال در مورد مثال سخاوت در حوزه اخلاق می‌توان گفت که سخاوت این‌همان با آن امور فیزیکی نیست، بلکه آن امور فیزیکی مقوم سخاوت هستند.

در این تصویر ضرورت ترتب و قوام سخاوت با امور فیزیکی خاص پذیرفته نمی‌شود، بلکه بر ساخته شدن سخاوت به وسیله برخی امور فیزیکی را به طور غیر ضروری می‌پذیریم. به این معنا که برای سخاوت، امور فیزیکی مثل پول دادن و مطرح نکردن نام ضرورت ندارند، بلکه می‌شود سخاوت به نحو دیگری - مثل از جان یا آبرو گذشتن - هم تحقق پیدا کند. در واقع اگر سخاوت صرفاً و ضرورتاً با آن نحوه پول دادن باشد، نمی‌توان سخاوت را شامل مواردی مثل از جان و آبرو گذشتن دانست. خلاصه پول دادن با شرایطی خاص، مقوم سخاوت است و این دو با هم این همان (یعنی این همانی نوعی) نیستند، بلکه تنها می‌توان گفت که این دو، هم مصداقی (یا این همانی مصداقی) می‌توانند داشته باشند.

استرجن نیز معتقد است اگر فردی به فوق طبیعی قائل باشد نباید به سوپروین شدن اخلاق بر امور طبیعی قائل باشد. ممکن است دو ویژگی از نظر امور طبیعی عین هم باشند، ولی از نظر امور فوق طبیعی عین هم نباشند. بنابراین اگر کسی می‌خواهد به عروض اخلاق بر امور طبیعی قائل باشد باید به تأثیر فوق طبیعت گرائی آن قائل نباشد. البته ممکن است کسی بگوید که این فوق طبیعت گرائی هم می‌تواند ویژگی‌های طبیعی داشته باشد. مثلاً در مورد امر خدا گفته شود که امر کردن یک امر طبیعی است. پس شما چیزی را به عنوان فوق طبیعت گرا تلقی کرده‌اید که خودش طبیعی است. امر خدا، طبیعی است و من همچنان می‌توانم قائل به سوپروین شدن اخلاق بر امر طبیعی باشم ولو اینکه این طبیعی یک ویژگی است که یک فوق طبیعی آن را دارد. اما استرجن در پاسخ می‌گوید: (۱) امر خدا به نحو اشتراک لفظی با امری که در ماهیت مشترک است ولی به لحاظ وجودشناسی با هم متفاوت هستند و لذا امر خدا به این لحاظ طبیعی نیست، ولی امر ما طبیعی است. (۲) فرض کنید خدا بر خوردار از ویژگی‌های طبیعی است، اما ویژگی‌های اخلاقی خدا چه؟ فرض کنید که امر خدا مثل امر ما طبیعی است ولی بالاخره خدا دارای ویژگی‌هایی است که همه قبول دارند ناطبعی است و اینها می‌توانند در اخلاق تغییر ایجاد کنند. البته استرجن پاسخ مفصلی دارد که مجال برای پرداختن به آن

نیست. " (Sturgeon, 2009, pp. 64-65)

۳-۴. بی‌اعتباری " ممنوعیت جهان‌های مختلط " در ردّ واقع‌گرائی اخلاقی

با فرض اینکه بپذیریم "ممنوعیت جهان‌های مختلط" از نظر نیهیلیسم اخلاقی و نظریه بلک‌برن قابل تبیین بوده و از نظر واقع‌گرائی اخلاقی نمی‌توان برای آن تبیینی ارائه کرد، اما این امر نمی‌تواند استدلالی قوی در ردّ واقع‌گرائی اخلاقی باشد. زیرا در این صورت لازم است در همه دیگر حوزه‌های سوپروینینس نیز ناواقع‌گرا باشیم. توضیح اینکه مشکلی که استدلال بلک‌برن نشان می‌دهد خاصّ اخلاق نیست، بلکه این مشکل شامل همه حوزه‌های سوپروینینس - حتی موردی مثل عروض رنگ - نیز می‌شود. چنان‌که شفر لاندائو بیان می‌کند آن نقص تبیینی - که بلک‌برن ادعا می‌کند یافت می‌شود - خاصّ اخلاق نیست. وی نشان می‌دهد که می‌توان تصور کرد ویژگی‌های رنگ و ذهنی نیز ویژگی‌هایی سوپروینی باشند. بنابراین می‌توان یک میز قرمز را فرض کرد که ویژگی قرمزی بر ویژگی‌های فیزیکی خاص که سبب قرمزی صندلی است سوپروین می‌شود. از سوئی نظریه فقدان استلزام نیز در مورد مسأله رنگ‌ها قابل تصور است، زیرا وصف فیزیکی وجود ندارد به طوری که (به طور مفهومی) مستلزم هر ویژگی رنگ باشد. بنابراین در این جهان هر چیزی که ویژگی‌های فیزیکی خاص مورد بحث را دارد قرمز است، اما جهان‌های ممکن وجود دارد که یک موضوع ویژگی‌های فیزیکی خاص را دارد، اما زرد است. یک جهان که برخی پدیده‌ها با ویژگی‌های فیزیکی قرمز بوده و دیگر پدیده‌ها با ویژگی‌های فیزیکی زرد هستند ممنوع است، اما چرا؟ اگر استدلال بلک‌برن را بپذیریم، مجبور هستیم به اینکه یا بپذیریم یک رمز و راز تبیینی وجود دارد یا اینکه ناواقع‌گرائی را در همه قلمروهای مربوطه بپذیریم و روشن است که این امر مقبول نیست. با این توضیحات اگر بنا باشد که ناواقع‌گرای اخلاقی باشیم از این جهت که واقع‌گرائی اخلاقی نمی‌تواند "ممنوعیت جهان‌های مختلط" را تبیین کند، این احتمال وجود دارد که ما در مورد همه حوزه‌های دیگر سوپروینینس نیز ناواقع‌گرا باشیم. این است که شفر لاندائو به ما حق انتخاب می‌دهد که یا در همه این حوزه‌ها واقع‌گرا باشیم یا

اینکه این ادعا را رد کنیم که چنین ترکیب‌هایی باعث عدم موفقیت‌های تبیینی می‌شوند.
(Shafer - Landau, 2003, p. 88)

۴-۴. عدم وجود رمز و راز

حتی اگر اصل سوپروینینس اخلاقی و فقدان استلزام محتمل باشند، اما در صورتی که واقع‌گرایی اخلاقی ناطبیعت‌گرا پذیرفته شود، ترکیب این امر سبب تحقق چالش و رمز و راز نمی‌شود و هیچ مشکلی برای تبیین آن ممنوعیت پیش گفته از سوی واقع‌گرایی اخلاقی نیز وجود ندارد. در واقع ناطبیعت‌گرایان اخلاقی نمی‌پذیرند که ویژگی‌های اخلاقی، ویژگی‌هایی طبیعی هستند. برای همین از نظر آنها هیچ استلزام مفهومی یا متافیزیکی از سوی ویژگی‌های اخلاقی نسبت به ویژگی‌های طبیعی وجود ندارد تا اینکه مشکل راز و رمز پیش آید. بلکه می‌توان تصور کرد که ویژگی غیراخلاقی عمل خاصی، مثل ویژگی علت رنج، برای نمونه مستلزم وضعیت اخلاقی خطا بودن باشد. با این توضیح ترکیب سوپروینینس اخلاقی و فقدان استلزام نیازمند تبیین نیست. بنابراین یک راه حل نسبت به این مشکل که بلکه برن برای واقع‌گرایی ایجاد می‌کند این نتیجه است که فقدان تر استلزام در سطح متافیزیکی کنار گذاشته شود. افزون بر این چه بسا چنین ترکیبی اساساً نیازمند تبیین نباشد تا اینکه باز هم سخن از رمز و راز پیش آید. توضیح اینکه از نظر شفرلانداو ادعای سوپروینینس ذهنی این است که اگر وضعیت فیزیکی B زیربنای وضعیت ذهنی S است، سپس در جهان دیگر باید همیشه چنین باشد. (Shafer - Landau, 1994, p. 148) و استدلال می‌کند که ما نمی‌توانیم ضرورتی برای تبیین چنین ادعائی اثبات کنیم، هر چند ممکن است این ادعا توسط هر شخص آشنا با مفاهیم درگیر روشن باشد، زیرا این نوع سوپروینینس از صدق مفهومی برخوردار است. البته برخی چیزها در مورد سوپروینینس ذهنی ممکن است نیازمند تبیین باشند. برای نمونه پاسخ به این پرسش نیازمند تبیین است که "چرا خوب بودن بر وضعیت‌های ذهنی سوپروین می‌شود و نه دیگر پدیده‌ها؟" او ادعا می‌کند که همین هم برای سوپروینینس اخلاقی درست است. خود سوپروینینس اخلاقی نیازی به تبیین ندارد، زیرا یک صدق

مفهومی است. همچنین فقدان استلزام هم نیازمند تبیین نیست. پس حال که نه سوپروینینس اخلاقی و نه فقدان استلزام - هیچکدام - نیازمند تبیین نیستند، در نتیجه ترکیب آن دو هم نیازمند تبیین نخواهد بود تا اینکه بگوئیم ناواقع گرائی اخلاقی بهتر از واقع گرائی اخلاقی می تواند ممنوعیت جهان های مختلط را تبیین کند.

نتیجه گیری

دانستیم که یکی از استدلال های برخی ناواقع گرایان اخلاقی مثل جان مکی و سایمون بلک برن در مقابل واقع گرائی اخلاقی از طریق سوپروینینس صورتبندی شده است. در این نوشتار ابتدا ماهیت سوپروینینس و کارکرد آن را در حوزه های فلسفه ذهن، فلسفه هنر و فلسفه اخلاق تبیین کردیم. سپس استدلال بلک برن از طریق سوپروینینس را در نقد واقع گرائی اخلاقی - به ویژه طبیعت گرای ناتقلیل گرا - تحلیل نمودیم و دانستیم که واقع گرا نیز به چنین استدلالی پاسخ می دهد. برای نمونه بیان می دارد که براساس اتصال ثابت و دائمی در سوپروینینس اخلاقی، در جهان فعلی و واقعی، اختلافات در ویژگی های اخلاقی بدون اختلافات در ویژگی های طبیعی وجود ندارد. به عبارت دیگر اختلافات اخلاقی به طور همیشگی، در جهان فعلی، با اختلاف در ویژگی های طبیعی متصل و متحد هستند. اما دلالتی وجود ندارد مبنی بر اینکه ضرورتاً چنین است یا اینکه در هر جهان ممکنه چنین خواهد بود. (Hills, 2009, pp.166-167) باید توجه داشت که بحث از سوپروینینس اخلاقی غالباً از سوی طبیعت گرایان اخلاقی ناتقلیل گرا طرح شده است، اما برخی از قبیل راس شفر لاندو قائل به سوپروین شدن اوصاف اخلاقی بر امور توصیفی شده اند.^۱ (Shafer Landau, 2003, part 2) از نظر نگارنده نقد استدلال ناواقع گرا - از طریق سوپروینینس - و پاسخ واقع گرا نهایتاً می تواند استدلالی سلبی به نفع واقع گرائی اخلاقی باشد و تایید نهائی هر یک از رویکردهای واقع گرائی اخلاقی نیازمند استدلال های ایجابی نیز هست و البته آن گاه لازم است هر یک از

۱. البته این ادعا توسط ریچ نقد می شود. (Ridge 2007)



استدلال‌های ایجابی نیز بررسی شوند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- Blackburn, simon, (1993). *Essays in Quasi-realism*. New York: Oxford University Press.
- Blackburn, simon, (1998). "Supervenience Revisited", in *Essays in Quasi-realism*. (Ed by Geoffrey Sayre-McCord), Cornell University Press.
- Blackburn, Simon, (1971), "Moral Realism", in *Moral Reasoning*, ed. L. Casey, London: Methuen.
- Blackburn, Simon, (1984), *Spreading the Word: Groundings in the Philosophy of Language*, Oxford: Oxford University Press.
- Brink, David, (1984), "Moral Realism and the Sceptical arguments from disagreement and queerness", *Australasian Journal of Philosophy* 62: 111-25.
- Brink, David. (1989), *Moral realism and the foundations of ethics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dancy, Jonathan, (Jul 1981), "On Moral Properties", *Mind*, 90.
- Dreier, James. (1992), "The Supervenience Argument Against Moral Realism". *Southern Journal of philosophy* 30: 13-38.
- Hills, Allison, (2009) "Supervenience and Moral Realism." In *Reduction - Abstraction - Analysis: Proceedings of the 31th International Ludwig Wittgenstein-symposium in Kirchberg, 2008*. Edited by Alexander Hieke and Hannes Leitgeb. De Gruyter, 2009.
- Macki, J.L. (1977), *Ethics: Inventing Right and Wrong*, New York: Penguin.
- McLaughlin, Brian and Bennett, Karen, "Supervenience", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2018 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2018/entries/supervenience/>
- Ridge, Mike. 2007. "Anti-reductionism and Supervenience" *Journal of Moral Philosophy*, 4.3, pp.330–348.

- Shafer- Landau, Russ, 2003, Moral Realism: a defence, Clarendon Press.
- Shafer-Landau, Russ, (1994). "Supervenience and Moral Realism". Ratio, 7(2), 145–152.
- Sturgeon, Nicholas.L, (2009), Doubts about the Supervenience of the Evaluative, In Russ Shafer-Landau (ed.), Oxford Studies in Metaethics. pp. 53-92.
- Sturgeon, Nicholas.L, (2006), “ Moral Explanation Defended”, In James Dreier (ed.), Contemporary Debates in Moral Theory. Blackwell. pp. 241—262.

